

# تغییر احوال ما ایرانیان

پیشگفتار:

مهرداد شفیع پور: مطلب پیش رو خلاصه مقاله ای است با عنوان «تغییر احوال ما ایرانیان» که در نشریه «مسائل ایران» در سال ۱۳۴۲ به رشته تحریر درآمده و مجدداً در قالب کتاب «خلفیات ما ایرانیان» به چاپ رسیده. اما آنچه در این مقاله ارایه شده، شرح حال امروز و دیروز ما به قلم زنده یاد محمدعلی جمالزاده که با تیزبینی و ظرافت هر چه تمام تر بیان گردیده است. وی در این مقاله وضعیت آینده کشور را در ۵۵ سال پیش به جامعه آن روز گوشزد می کند که به نوعی شرح حال امروز ماست.

آنچه او در نیم قرن گذشته بیان می کند، آینده تمام نمای امروز کشور است. با اینکه ما ایرانیان علاقه و عادت نگاه کردن به آینده و رودرو شدن با خود نداریم؛ اما جمالزاده در آن برهه از تاریخ کشور آینده را در برابر دیدگان جامعه قرار می دهد و به خوبی حال روز آنها را شرح و آینده شان را نیز پیش بینی می کند.

آنچه مسلم است وضعیت امروز کشور ریشه در گذشته نه چندان دور خود دارد که قریب ۲۰۰ سال است که در یک بحران فرو رفته؛ بحرانی ۲۰۰ ساله که از آن می توان با نام زوال اندیشه یا گست فکری بین نسل قدیم و جدید جامعه ایران نام برد. عبور جامعه ایران از این مسیر و پیچ تاریخی و گذار آن از سنت به تجدد به یک بحران ۲۰۰ ساله بدل شده که همچنان به دنبال حل آن و بازسازی و نوسازی کشوریم. اما مسئله اساسی اینجاست که سرعت روند نوسازی و توسعه کشور در این ۲۰۰ سال، نسبت به جهان بسیار کند و سرعت روند توسعه جهانی بسیار زیاد تر بوده است. لذا هر قدمی که در راستای نوسازی و توسعه کشور در هر حوزه ای برداشتیم با شکست مواجه گشته ایم.

بنابراین امروز ما در گرو دیروز ماست. به هر حال جمالزاده در این نوشتار به ما می گوید: باید دانست که ایران امروز از بسیاری جهات با ایران دیروز و پریروز فرقی نکرده و آنچه او در مورد ایران دیروز گفته در امروز ایران باز نمود پیدا کرده است. در ادامه مخاطبین را به مطالعه شرح احوال ما ایرانیان از نگاه و به قلم ایشان دعوت می نمایم.

بخش دوم از سلسه مباحث کتاب:

## خلفیات ما ایرانیان

به قلم سید محمدعلی جمالزاده

خرد به ما می گوید که اگر ما تغییر رویه و اخلاق ندهیم و حاضر نشویم که وضع و احوال خودمان را با نظر انصاف و واقع بینی بسنجیم و در صدد اصلاح خود بر نیاییم ممکن است کم کم در میان مردم روزگار و ملت های دنیا و سازمان های بین المللی و مجامع و محافل بزرگ و کوچک و همچنین در بازار معاملات و داد و ستد جهانی و در جریانات همگانی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بدنام شویم و خدای نخواستہ احياناً کار به رسوایی بکشد و رفته رفته دیگر ما را در میدان فعالیت های دنیا حریف جدی و مطمئن نشاسند و با ما رفتاری نمایند که با تاجر ورشکسته و بی اعتبار و بدقول و قرار می نمایند و به تدریج معاملات تجار تی و روابط مالی و داد و ستد خصوصی و عمومی و رسمی و غیر رسمی خود را با ما محدود سازند.

و به اسم اینکه در معاملات مرد امانت و درستی و تدین نیستیم با اگر اه با ما معامله نمایند و حتی خواهی نخواهی مناسبات و روابط خود را با ما در تحت نظارت و مراقبت مخصوص قرار بدهند و حتی ممکن است چنان سلب اعتماد و اطمینان شان از ما بشود که در مواقع سختی و شدت و بدبختی و مثلاً در موقع سیل و زمین لرزه و قحطی و شیوع امراض و آگیر از بیم حیف و میل و اختلاس و بریز و پاش و بردار و ورمال دیگر به این آسانی ها به ما کمک نرسانند.

یا لاقلاً کمک و اعانه را به شرایط مخصوصی که برای ما مایه آبرومندی نباشد مشروط سازند و اصولاً در زمینه سرمایه گذاری و مشارکت های مالی بیش از پیش خوداری روا دارند و خلاصه آن که با نهایت متانت و نزاکت که نام دیگرش سیاست است دور ما خط بکشند و خدای نکرده آن وقت است که دیگر در محاکم و مراجع و محاضر بین المللی حرف ها و ادعاهای ما کم وزن و کم مقدار خواهد گردید و با ما رفتار طفل صیغه ای خواهند کرد و سرانجام به ما تنها به دیده گاو شیرده نگاه خواهند کرد و اگر روزی دیگر شیری در پستان و پوستی بر روی گوشت و استخوانمان نمانده باشد و کفگیر به ته دیگ خورده باشد ما را بالمره به خدا و سر نوشت خودمان سپرده فاتحه مان را با بی اعتنائی تمام خواهند خواند.

مقدمه: ما ایرانیان باید کلاه خود را قاضی نموده بینیم در صورتی که حتی در زمان فتحعلیشاه یک نفر از دانشمندان همین فرنگیها موسوم به سرجان ملکم که ما و مملکتمان را خوب می شناخته و حتی اولین کسی که تاریخ جامع و عالمانه مملکت ما را نوشته در همان زمان در باب مملکت ما در سفرنامه خود نوشته است: «آدم در ایران بندرت اشخاصی را می بیند که تهیدست باشند و باید اقرار نمایم که تا آنجایی که شخصاً توانستم تشخیص بدهم در تمام ممالکی که دیده ام ایران از تمام آنها کمتر گدا دارد».

امروز چنین سخن بنظر بسیار عجیب می آید و شاید خالی از اغراق نباشد اما گوینده هم آدم نادانی نبوده که زیاد بی اساس حرف بزند. در هر صورت اکنون باید دید چطور شد که کار ما ایرانیان که خود را عموماً آن همه با هوش و زرنگ و رند می دانیم و

از صورت شان خواهد افتاد و قیافه ناهنجارشان نمایان خواهد گردید.

### چهار راه کردار:

اکنون باید دید در مقابل آنچه دیگران در حق ما گفته اند و نوشته اند و می نویسند ما باید چه واکنش و عکس العملی نشان بدهیم و وظیفه، خیر و صلاح ما در اختیار کدام طریقه است و باید چگونه فکر کنیم و به چه طرز و ترتیبی رفتار نمایم. در جواب این سوال می توان گفت که برای ما سه طریق امکان پذیر است به قرار ذیل:

### ۱. تجاهل و تغافل:

یعنی چنان وانمود کنیم که از همه جا بی خبریم و نمی دانیم و نمی خواهیم بدانیم که دیگران در حق ما چه گفته اند و باز چه می گویند و همچنان که تا بحال اگر هم خوانده و شنیده ایم بر روی بزرگوار خود نیاورده ایم و گفته ایم «جواب ابلهان خاموشی است» از این به بعد نیز آنچه را در حقمان می گویند و می نویسند نادیده و ناشنیده بپنداریم و زیر سیل در کنیم.

### می توانیم رجزخوانی کنیم

قدم را بالاتر نهاده یک قلم زیر این حرف ها زده بگوئیم اساساً ما ایرانیان مجسمه تمام قد خوش اخلاقی و ملکات انسانی هستیم و در سرتاسر قلمرو و مملکت ما سر سوزنی فساد و بد اخلاقی پیدا نمی شود و هر آنچه در حق ما می گویند مبنی بر بدخواهی، حسادت، بی خبری، غرض و مرض است. ساختن و گاهی تراشیدن این نوع ادله و براهین برای تبرئه خود کاری بیهوده نیست و البته اگر تنها برای دل خوشکنک باشد کاملاً کافی است ولی مردم دنیا کور و کر نیستند و ممکن است در جواب ما بگویند اگر واقعا این حرف هایی که در حقتان می زنند بی اساس و بی پایه است و فساد اخلاق در میان شما حکم عنقا و کیمیا را دارد پس چرا دولت های شما یکی پس از دیگری مبارزه با فساد را سرفصل های عمده برنامه رسمی خود قرار می دهند. چرا قانددین شما مدام از آن سخن می رانند و افراد ملت را تشویق و تشجیع به مبارزه با آن می نمایند.

همانطور که در گذشته مورد توجهی قرار نداده زیر گوشی در کرده ایم از این پس نیز به همین رویه مرضیه یا غیر مرضیه رفتار نماییم و به اصطلاح محلشان نگذاریم و یک گوش را در و گوش دیگر را دروازه کنیم و آنچه را از گوشی می شنویم از گوش دیگر بیرون بیندازیم و کلام معروف را که «اگر همه را آب می برد ما را خواب می برد» ورد زبان قرار بدهیم و بگوئیم تا دندشان نرم شود آفتدر بگویند تا زبانشان خسته و آرواره شان از کار بیفتد.

### ۲. انکار:

یعنی بزیم زیرش و بگوئیم تمام این حرف ها از بیخ دروغ است و ما ایرانیان مردم بسیار با اخلاقی هستیم و آنچه درباره ما و فساد اخلاق ما می گویند سرتاسر دروغ و بی اساس است و سرسوزنی مبنی بر حقیقت نیست. البته این طریقه کار را آسان می کند ولی ابداً فایده و نتیجه ای نخواهد داشت و اولین جوابی که به ما خواهند داد، این است که پس چرا دولت های شما یکی پس از دیگری

معتقدیم که کلاه بر سر فلک می گذاریم کارمان بجایی رسیده است که همین فرنگی ها می گویند امروز در دنیا کمتر مملکتی پیدا می شود که به قدر ایران آدم گرسنه و گدا داشته باشد. مگر نه این است که ما با همین حرف های غلط خودمان را خوش ساخته ایم و رفته رفته در مقابل اجناس خارجی دار و ندارمان در جیب و کیسه همین فرنگی هایی که به عقیده ما ساده لوح و کودن و زودباور هستند؛ رفته است. در این صورت آیا آنها زرننگ ترند و باهوشند یا ما گرسنه دل شاد. البته ممکن است که یک نفر حاج عبدالغنی در میان ما پیدا شود که در یک معامله خصوصی کلاهی هم سر طرف فرنگی خود گذاشته باشد ولی روی هم رفته همه کلاهها از نادانی و غرور بی جا بر سر ما رفته است و هنوز هم می رود و بلاشک مادامی که نفهم و سست اخلاق بمانیم تمام دنیا ما را نافهم و سست اخلاق خواهند دانست و تا بتوانند نه تنها ما را خواهند دوشید بلکه به اصطلاح تو کوکمان خواهند رفت.

چنانکه در پیش مذکور گردید خارجیان عموماً ما ایرانیان را تیزهوش و حاضر جواب و خوش زبان و مجلس آرا و تودل برو می دانند ولی این صفات بیشتر جنبه ظاهری دارد و چندان ربطی به احوال باطنی ندارد که اسم آن را اخلاق گذاشته اند و عبارتست از رعایت شرایط راستی و درستی، شرافتمندی، حقیقت گوئی و حقیقت جوئی، امانت و فداکاری، جرأت و شجاعت و شهامت، نیکو کاری و خیرخواهی و جوانمردی و متأسفانه ایرادی هم که بیگانگان به ما می گیرند به طور عموم درباره همین اخلاق درونی است و بدبختانه وقتی ایرادها تکرار بشود رفته رفته حکم «شناسنامه» را پیدا می کند و مارک بین المللی بر آن خورده می شود و به صورت «قولی که جملگی برآند» در می آید و بیم آن می رود که امروز قضاوت دیگران در حق ما به همین درآمده باشد. مردم دنیا مجبور نیستند که تنها صفات خوب و پسندیده ما را بستانند و در مقابل معایب مان لب فرو ببندند.

حال باید دید که آیا با تمام این مقدمات می توان منکر شد که ما ایرانیان در قبال صفات و خصلت های ممدوحی که داریم و عموماً مورد تصدیق خودی و بیگانه است و هیچ عیب و نقصی در کارمان نیست. اگر بخواهیم پا بروی حق گذاشته منکر بشویم نه تنها به بی انصافی متصف خواهیم شد بلکه ستم به خود و به فرزندان و ملک و ملت خود خواهیم کرد.

افراط و تفریط، تعصب و بی انصافی دردی را دوان نمی کند. ما باید اعتراف نمائیم که ایرانیان هم مانند دنیا ترکیب و معجونی هستند؛ از خوبی و بدی، زشتی و زیبایی و اگر در میان ما ایرانیان افرادی را (که بدبختانه تعدادشان کم نیست) سراغ داریم که به راستی شایسته نام شریف آدمی نیستند و بالتمام اهل حلق و جلفند و بجز پول و به غیر از مقام و اعتبار به هیچ چیز دیگری اعتنا ندارند و در عوض گروه انبوه خلق از این عوالم به دور است.

در اینجاست که شاید اشخاص بدبین بگویند که «عفت بی بی از بی چادری است» و «خدا خر را دید و شاخش نداد» و همین افراد سر به زیر و معقول هم اگر میدان به دستشان بیفتد بیداد خواهند کرد و شناوران قابلی هستند که آب نمی بینند والا در کار ظلم و عدوان شناگران قابلی از کار خواهند آمد. در جواب خواهیم گفت که بیشتر مردم دنیا همین حال را دارند و اگر اثرات تربیت عالمانه و عاقلانه مستمر و طولانی در میان نباشد و ترس از قانون و مواخذه هم برطرف گردد چه بسا ابلیس های آدم روتی که نقاب

قلمرو و مملکت ما سر سوزنی فساد و بد اخلاقی پیدا نمی شود و هر آنچه در حق ما می گویند مبنی بر بدخواهی، حسادت، بی خبری، غرض و مرض است و یا لافل همانا حدیث یک کلاغ چهل کلاغ است.

ما می توانیم در تأیید نظر خود بگوییم از وقتی وسایل مسافرت و رفت و آمد آسان گردیده است هر روز از این جوانان بیکار و بیچاره فرنگی که طبیعت ماجراجو دارند به اسم روزنامه نویس و خبرنگار یک دستگاه عکاسی با یک ماشین تحریر سفری ما را به قدوم فضولی لزوم خود مشرف می سازند؛ در حالی که عموماً از مملکت ما جز نامی نشنیده اند و درباره تاریخ و سنن و عادات و رسوم ما و اوضاع و احوال مملکت ما جز اطلاعات معمولی بسیار ناچیز و مختصری سرمایه دیگری ندارند ... و از ۱۰ روز مرخصی اداری خود استفاده هراسان و نفس زنان وارد مملکت ما می شوند و می خواهند در ظرف همین چند روز تاریخ و جغرافیا و ادبیات و گذشته ما را مورد تحقیق و مطالعه قرار بدهند و به محض اینکه به خاک خود بر می گردند با دست پاچگی هر چه تمامتر کتابی در چند صفحه می نویسند و در چند هزار نسخه و مآخذ مقاله نویسی خود قرار می دهند.

بله ما می توانیم تمام این حرفها را بزنیم.

ساختن و گاهی تراشیدن این نوع ادله و براهین برای تبرئه خود کاری بیهوده نیست و البته اگر تنها برای دل خوشکنک باشد کاملاً کافی است ولی مردم دنیا کور و کر نیستند و ممکن است در جواب ما بگویند اگر واقعا این حرف هایی که در حقشان می زنند بی اساس و بی پایه است و فساد اخلاق در میان شما حکم عقنا و کیمیا را دارد پس چرا دولت های شما یکی پس از دیگری مبارزه با فساد را سرفصل های عمده برنامه رسمی خود قرار می دهند. چرا قاندين شما مدام از آن سخن می رانند و افراد ملت را تشویق و تشجیع به مبارزه با آن می نمایند.

می گویند که اگر شما منکر فساد و دروغگویی هستید پس چرا روزنامه معروفی از روزنامه های شما «اطلاعات» که تا حدی جنبه نیمه رسمی دارد در شماره ۲۶ اسفند ۱۳۴۲ در قسمت انتقاد خود

می نویسد:

« شما دیده اید و اگر ندیده اید حتماً شنیده اید که داریوش بزرگ در لوحه زرین خود دعا کرده است که خدا کشور او را از دروغ حفظ کند. معلوم نیست آن مرحوم چه ناخدمتی در پیشگاه خداوند کرده بود که دعایش وارونه مستجاب شده یعنی خدا آفت دروغ را که مهلک ترین آفات است بر ملت او مسلط ساخته است. ما سلام علیکمان باهمدیگر دروغی و ساختگی است. قهرمان دروغ، مهرمان دروغ، کسبمان دروغ، تجارتان دروغ، دفتر و دستکمان دروغ و خلاصه دروغ و دروغ و دروغ است. که از سراپایمان به زمین می بارد. ما که ملتیم به دولتیمان دروغ می گوئیم تا دولت هم مجبور

مبارزه با فساد را جزو مواد اساسی برنامه خود قرار می دهند و خلاصه آنکه همین سعی و کوشش ما را نیز در انکار بدهیهای باز یکی از معایب و نواقص اخلاقی ما به شمار خواهند آورد و جز آنکه بارمان سنگین تر بوده فایده ای بدست نخواهیم آورد.

### ۳. تلافی:

یعنی ما هم معامله بمثل نماییم و یکی را دوتا به رویش بگذاریم و پشیمان بدهیم و چه در صحبت های خودمانی و چه در مذاکرات و مباحثاتی که در مجالس و محافل و چه در نوشتجات خودمان حساب پاک کنیم و در کتاب و رساله و روزنامه پته سیئات اعمال آنها را به روی آب بیندازیم. و حق یا ناحق جلو زبان و قلم را رها ساخته، غث و سمین و راست و دروغ عمل به مثل نموده هر چه قلم و زبانمان آمد در حقشان دریغ نداریم و حسابی دق دل را خالی کنیم و بگوییم «کلوخ انداز را پاداش سنگ است».

### ۴. تعقل:

یعنی عمل کردن به دستور فکر و به حکم و دلالت عقل و استدلال. باید اندیشه دوربین و فکر صحیح و معقول و قضاوت استوار را چراغ راه خود قرار بدهیم و کلاهمان را قاضی بسازیم و از خر شیطان عصبانیت و کج خلقی پیاده شویم و ببینیم عقل چه حکم می کند و خیر و صلاح ما در چیست و خلاصه آنکه ره چنان برویم که رهروان رفته و می روند. حالا ببینیم کدام یک از این طرق چهارگانه در نفع و صلاح شماست.

### -تغافل و تجاهل:

تا آنجایی که عقل سلیم و انصاف حکم می کند طریق های اول و دوم و سوم بنظر نمی آید که در خیر و صلاح ما باشد و تصور نمی رود که در تمام دنیا کسی پیدا شود که آنها را معقول بشمارد. تغافل و تجاهل شیوه دیرینه غیر مرضیه ماست و تا حدی بدان خو گرفته ایم و حتی می توان گفت طبیعت ثانوی ما شده است و در حقیقت همان شیوه ایست که به کبک نسبت می دهند که سر زیر برف پنهان می سازد و خیال می کند چون خودش نمی بیند کسی هم او را نمی بیند. ما می توانیم محل نگذاریم و اعتنایی نشان ندهیم و با پوست کلفتی که به مرور ایام برایمان پیدا شده است

در مقابل تهمت و افتزائی شانه ها را بالا انداخته بگوییم آنقدر بگویند تا زبانشان مو در بیاورد و دل خودمان را با سخنانی از قبیل «جواب ابلهان خاموشی است» خوش بداریم و بگوییم اساساً «قلم در دست دشمن است» و در رد تمام آنچه در حق ما می گویند با سخنان سکه دار پیش پا افتاده ای از نوع:

«چون قلم در دست غداری بود

لاجرم منصور برداری بود»

### -انتکار:

رجز خوانی نماییم و حتی می توانیم قدم را بالاتر نهاده یک قلم زیر این حرف ها زده بگوییم اساساً ما ایرانیان مجسمه تمام قد خوش اخلاقی و ملکات انسانیت هستیم و در سرتاسر

### امروز دروازه های جهان

هر روز به روی مردم دنیا گشاده تر می گردد .  
رفت و آمد شرط حیات گردیده است. و زاویه نشینی  
و اعتکاف برای ملل و اقوام در حکم خودکشی است.  
امروز در عهد و دوره ای زندگی نمی کنیم که  
بتوانیم در خانه خودمان را بروی بیگانگان ببندیم و  
بگوئیم «مرا بخیر تو امید نیست شر مومان».  
احتیاج مبرم بخیرشان داریم و باید پیه شرشان را هم  
به بدنمان بمالیم... اما امروز وضع دنیا  
بکلی تغییر یافته است به طوری که اگر مثلاً از وجود  
گنه بی خبر بمانیم ملاریای خانمانسوز  
ریشه مان را می کند و اگر کشف پنی سیلین به  
گوشمان نرسد مرض مهلک سل قبرستان هایمان  
را پر می سازد و اگر از وجود د.د.ت.  
بی اطلاع بمانیم مگس بیمروت چشم مان  
را در خواهد آورد. اگر آذربایجان  
از دستمان نرفت برکت همین  
روابط و مناسبات بین المللی است

می خیزی اول با صابونی که از فرانسه آمده است دست و رویت را می شویی و با حوله ای که از روسیه آورده اند پاک می کنی و چای چین را در استکان چکواسلواکی می ریزی و با قند بلژیکی شیرین می کنی و به همین منوال تا آن ساعتی که باز شب فرا می رسد و وارد رختخواب می شوی مدام با اجناس وامتعه ای که از اطراف و اکناف جهان و از هفت اقلیم از جهات اربعه وارد شده سروکار داری.»

ما می توانیم بگوییم که اگر در میان ما ایرانیان عده معدودی پیدا شوند که اهل دنیا و شیشه و پيله هستند و یکباره پشت پا به معنویات و هر آنچه بوی آدمیت می دهد زده و جز جمع آوری پول و مقام و اعتبار از هر راه و به هر وسیله ای که باشد هم و غمی ندارند و برای حصول بدین منظور از توسل بدانچه نامش را خیانت و جنایت و دناوت گذاشته اند رو برگردان نیستند ولی اکثریت کامل مردم مملکت ما زیاد با این عوالم سر و کار و میانه ندارند... با این همه مردم ما صالح و کارکن و قانع و بی آزاری هستند و با سایر

مردم دنیا فرق و تفاوتی ندارند و ابدا مستحق اینکه دیگران آنها را به بدی نام ببرند نیستند.

اینها همه بجای خود درست است ولی در هر حال ما نباید فراموش کنیم بزرگان ما فرموده اند:

«چو از قومی یکی بی دانشی کرد

نه که را منزلت مانند نه مه را

شنیدستی که گاوی در علفزار

بیالاید همه گاوان ده را»

و یا:

«اگر بر که ای پر کنید از گلاب

سگی دروی افتد شود منجلاب»

و متأسفانه این قبیل افراد بی دانش و گاوهای آلوده و سگ های در منجلاب افتاده هم در میان ما کم نیستند و تمام بدبختی ما از همین جا ناشی است. ممکن است بعضی از

هموطنان بگویند اگر ما ایرانیان واقعا بدین درجه گرفتار فساد و سوء اخلاق هستیم پس چرا خودمان درک نمی کنیم و متوجه آن نیستیم. جوابی که می توان به این سوال داد این است که سوء اخلاق حکم سیر و پیاز را دارد که چه بسا خوردنش گوارا و دلپذیر است ولی بعدا بوی ناخوش و ناهنجار آن دنیا را می گیرد و محیط را بدبو می سازد و جمعی را ناراحت می سازد و تنها کسانی از این کیفیت ناگوار بی خبر و غافل می ماند که خودشان آن سیر و پیاز را خورده باشند.

مولوی نیز در حق منافقین و اشخاص دورو فرموده است:

«از برون چون گور کافر پر حلل

وز درون قهر خدا عز وجل

از درون طعنه زند بر بایزید

وز درونشان ننگ می دارد یزید»

خواجه حافظ در باب خودپسندی که به عقیده بعضی از بیگانگان عیب بزرگ و می توان گفت عیب ملی ما ایرانیان است فرموده:

دنیا به صورت حمامی درآمده است که هر صدائی در زیر اطاق

شود به ما دروغ بگوید...»

آن وقت است که باید تصدیق نماییم که بله «تا نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها».

شاید اشخاصی در میان هموطنان، پیدا شوند که بگویند بهتر است اصلا با این همه اجنبی بیکار و ولنگار اجازه ندهیم که مانند گوساله حاج میرزا آقاسی وارد مملکت ما بشوند و هر جا دلشان بخواهد سر بکشند و با چهار چشمی شاهد و ناظر احوال و اطوار ما بشوند و بعد بروند هر چه دلشان می خواهد در حق ما بنویسند.

بدیهی است چنین کاری گفتنش آسان است ولی عملی ساختنش نه تنها دشوار بلکه امکان ناپذیر است. امروز دروازه های جهان هر روز به روی مردم دنیا گشاده تر می گردد. رفت و آمد شرط حیات گردیده است. و زاویه نشینی و اعتکاف برای ملل و اقوام در حکم خودکشی است.

امروز در عهد و دوره ای زندگی نمی کنیم که بتوانیم در خانه خودمان را بروی بیگانگان ببندیم و بگوئیم «مرا بخیر تو امید نیست

شر مرسان». احتیاج مبرم بخیرشان

داریم و باید پیه شرشان را هم به

بدنمان بمالیم... اما امروز وضع دنیا

بکلی تغییر یافته است به طوری

که اگر مثلا از وجود گنه بی خبر

بمانیم مالارای خانمانسوز ریشه

مان را می کند و اگر کشف پنی

سیلین به گوشمان نرسد مرض

مهلک سل قبرستان هایمان را پر

می سازد و اگر از وجود د.د.ت. بی

اطلاع بمانیم مگس بیمروت چشم

مان را در خواهد آورد.

اگر آذربایجان از دستمان نرفت

برکت همین روابط و مناسبات بین

المللی است و اگر امروز جزیره

خرد و حقیری بنام کوبا که در مقابل

کت و کویال رستم سامی آمریکا

حکم دانه ذرتی را دارد که در جلو

بوقلمون فریه و تونمندی افتاده باشد موی دماغ چنان کشوری با آنهمه حشمت و عظمت گردیده است از پر تو همین نزدیکی های بین المللی است که روز به روز بر توسعه خود می افزاید و خدا می داند به کجاها خواهد کشید.

امروز حتی در دهات و قصبات ما روستائینی که هر از بر تمیز نمی دهند دارای رادیو و تلویزیون شده اند و روزنامه های دنیا مانند صور اسرافیل کوچکترین اخبار جهان را هر صبح و شام در اطراف و اکناف عالم منتشر می سازند و کسانی هم مانند من بی سواد با گوششان اخبار سرتاسر گیتی را می شنوند و با چشم شان می بینند. امروز دیگر در عصر و عهدی زندگی نمی کنیم که بتوانیم گوش و هوشمان را به وقایع دوران ببندیم و دست در رد سینه مردم دنیا بزنیم. امروز دیگر بی خبر ماندن و دامن از جمع فروچیدن و درها را به روی بیگانه بستن نه تنها زیان خیز است و گناه و خطا بقلم خواهد رفت بلکه اصولا از حیز امکان بیرون است.

راقم این سطور در مورد صحبت از همین توسعه روابط دنیایی در داستان «دو آتش» چنین گفته است: «تو خودت صبح از خواب بر

آن می پیچد و تکرار می شود و ما نیز محتاج آنها شده ایم و باید با آوازشان برقصیم و خیال باطل و خام تلافی را از سربردر بنماییم و بدانیم که صدای ضعیف و نارسای ما در مقابل کر و فر و بوق و کرنای آنها بگوش کسی نخواهد رسید و در این معامله مغبون خواهیم ماند و عرض خود را برده و به خود در دسر بپهوده داده ایم و سرانجام باید تصدیق نماییم که همچنان که استاد و مربی ما سعدی ۷۰۰ سال پیش فرموده است:

«چون نداری ناخن درنده تیز  
با بدن آن به که کم گیری ستیز»  
«هر که با فولاد بازو پنجه کرد  
ساعد سیمین خو را رنجه کرد»

- تلافی:

روی هم رفته با تمام این دلایل تجاهل و تغافل و انکار دردمان را دوا نمی کند و بکار نخواهد خورد. می ماند طریق سوم یعنی تلافی: تلافی هم به جهاتی که روشن تر از آنست که محتاج دلیل و بیان باشد در نفع و صلاح ما نخواهد بود آنها دانا و توانا و مسلح و مجهز هستند و ما ناتوان و دست خالی و همچنان که یکی از بزرگان شعر ادب آنها لافوتن نام گفته است: «حجت زورمند پیوسته از حجت ضعیفان قوی تر است» ...

انسان عاقل بجنگ شاخ گاو نمی رود و مشت زدن به نیشتر شرط خردمندی نیست نباید فراموش کنیم که آنها دارند و ما نداریم، آنها می دانند و ما نمی دانیم، آنها می توانند و ما نمی توانیم. درست است که اگر ما به آنها محتاجیم آنها هم به ما احتیاج دارند ولی آنها آنچه را از ما می خواهند می توانند بگیرند و ما آنچه را بدان محتاجیم اگر آنها نخواهند به ما بدهند، نمی توانیم از آنها ولو به زور هم باشد بگیریم...

وانگهی فرضاً هم که خیال تلافی داشته باشیم و به اصطلاح آنچه را در حق ما می گویند یکی به رویش گذاشته به خودشان پس بدیم بیم آن می رود که در میدان مذمت و بیان سوء اخلاق کمیت ما لنگ از کار درآید و به پای کمیت آنها نرسد.

پس از این طریق سوم که طریق تلافی و معامله بمثل باشد نیز نفع و صلاح ما نخواهد بود و همانا بهتر که چنین فکری را از کله بدر کنیم و دور این مبحث را خط بکشیم.

- تعقل

می ماند طریق چهارم تعقل: تعقل یعنی از روی فکر و اندیشه کار کردن. در مذهب ما آمده است که عقل راه خدایی است و راهی است که به بهشت راهنمایی می کند «العقل ماعبد به الرحمن و اكتسب به الجنان» و حکیم بزرگ ما فردوسی طوسی هم شاهنامه جاودان خود را با ستایش خرد آغاز و فرموده است:

«خرد برتر از هر چه ایزدت داد

ستایش خرد را به از راه داد

کس که خرد را ندارد زبیش

دلش گردد از کرده خویش ریش

هشیوار دیوانه خواند ورا

همان خویش داند ورا  
همیشه خرد را تو دستور دار  
بدو جانت را از ناسزا دور دار»  
بسیاری از هموطنان ما سعادت‌مندی و رستگاری را مشروط به بخت و اقبال و فرع آن می دانند و اعتقادی به عمل و بکوشش ندارند ولی کمتر کسی در دنیا هست که به شخصه ندیده باشد و تجربه برایش به اثبات نرسیده باشد که چه بسا مادامی که عقل در میان نباشد بخت و طالع هم بی ثمر می ماند. اکنون ببینیم خرد چه راهی را به ما می نماید.

خرد به ما می گوید که شنوایی حقیقت و قدرت شنیدن حقیقت و راستی و پذیرفتن آن هم مانند راست

گفتن و صادق بودن و طرفداری از حقیقت و راستی از وظایف مقدس انسانی است و کسی که جرأت و قدرت شنفتن حرف و پذیرفتن حق و حق گوئی و راستی (ولو از جانب بیگانه و دشمن باشد) نداشته باشد آدم کاملی نخواهد بود و شایسته چنین نامی نیست بلکه آدمی است مریض و علیل و ناقص که مانند آدمهای کور و کر و شل و چلاق فاقد یکی از اعضای فعال وجدانی است و مانند اشخاص افلیج در حقیقت ناقص و عاجزی بیش نیست و محتاج طیب و معالجه و پرستار و دوا و درمان است و اگر نخواهد زیر بار برود همانا مستحق است که بیمار و ناقص و عاجز باقی بماند الی یوم القیامه.

خرد به ما می گوید کسی که گوش شنوا و ذهن منصف برای شنیدن مرض و معایب خود نداشته باشد هرگز به درجه کمال نخواهد رسید و آنچنان است که از خوش آمد گوئی و تملق و دروغ لذت می برد و حقا که مستحق است که کودک و خام و نادان یعنی بدبخت و سیه روزگار و بیچاره در جهل مرکب ابدالدهر بماند.

ممکن است که یک نفر

حاج عبدالغنی در میان ما پیدا شود

که در یک معامله خصوصی کلاهی هم سر طرف

فرنگی خود گذاشته باشد ولی روی هم رفته همه

کلاهها از نادانی و غرور بی جا بر سر ما رفته است و

هنوز هم می رود و بلاشک مادامی که نفهم و سست

اخلاق بمانیم تمام دنیا ما را نافهم و سست اخلاق

خواهند دانست و تا بتوانند نه تنها ما را

خواهند دوشید بلکه به اصطلاح تو

کو کمان خواهند رفت.

عقل به ما می گوید که ما ایرانیان باید در راه اصلاح و تهذیب خود و فرزندان خود به مقامی برسیم که برای آدم حقیقت گو ولو آن حقیقت مبنی بر مذمت و حاکی از معایب و زشتی های اخلاقی ما باشد احترام قائل بشویم و گفته را در نظر بگیریم نه گوینده را و اگر دشمن ما «خودپسندی، جان من، برهان نادانی بود» نکته دیگر آن که گاهی یک عیب محسنات و فضایل بسیاری را از

خلاصه آن که با نهایت متانت و نزاکت که نام دیگرش سیاست است دور ما خط بکشند و خدای نکرده آن وقت است که دیگر در محاکم و مراجع و محاضر بین المللی حرف ها و ادعاهای ما کم وزن و کم مقدار خواهد گردید و با ما رفتار طفل صیغه ای خواهند کرد و سرانجام به ما تنها به دیده گاو شیرده نگاه خواهند کرد و اگر روزی دیگر شیری در پستان و پوستی بر روی گوشت و استخوانمان نمانده باشد و کفگیر به ته دیگ خورده باشد ما را بالمره به خدا و سرنوشت خودمان سپرده فاتحه مان را با بی اعتنائی تمام خواهند خواند.

پس عقل به ما می گوید که ناچار باید در صدد رفع مفاسد خود برآیم و خود را اصلاح نماییم.

#### راه این کار چیست؟

باز عقل به ما می گوید که قبل از همه چیز باید تشخیص بدهیم که دارای کدام معایب و نواقص و در واقع امراضی هستیم، باید به پزشک مراجعه نماییم. پزشک ما همین خودمانی ها و بیگانگی هستند که به احوال ما آشنا بوده اند و در حق ما سخنانی گفته و نوشته و امراض ما را شمرده اند...

اما در هر صورت اطلاع یافتن به تمام این سخنان و این داوری ها و این عقاید و آراء و این تشخیص ها اعم از درست و نادرست برای مقصودی که در نظر است لازم و واجب و اجتناب ناپذیر است و غرض مجله «مسائل ایران» هم همانا جمع آوری و عرضه داشتن این فتاوی و احکام است و این همین کاری است که تا اندازه ای در طی این مقاله دور و دراز به عمل آمده است. مولوی بلخی در همین معنی میفرماید:

«گفت من رنجش همی دانم ز چیست

چون سبب دانی دوا کردن جلی است»

چون سبب معلوم نبود مشکل است

داروی رنج و در آن صد محمل است

چون بدانستی سبب را سهل شد

دانش اسباب دفع جهل شد»

**نکته مهم و اساسی دیگری هم که دانستنش نهایت ضرورت را دارد این است که امور هر جامعه و**

**قوم و کشوری با هم پیوستگی بسیار نزدیکی**

**دارد به طوری که می توان ادعا ن**

**مود که اگر یک رشته از آن امور**

**دستخوش خرابی و نابسامانی**

**و فساد باشد اصلاح اساسی**

**سایر امور نه تنها بسیار**

**دشوار بلکه غیرممکن**

**خواهد شد و این مصداق**

**همان گفتار بسیار معروف**

**سعدی خودمان است که فرموده:**

**«چو عضوی به درد آورد روزگار**

**دگر عضوها را نماند قرار»**

نظرها پنهان و تحت الشعاع قرار می دهد و مردم همان یک عیب را دیده سجایا و کمالات دیگر را نمی بینند و نمی خواهند ببینند و خلاصه آنکه همچنان که سعدی فرموده:

«آفتاب بدان بزرگی را

لکه ای ابر ناپدید کند»

نکته مهم و اساسی دیگری هم که دانستنش نهایت ضرورت را دارد این است که امور هر جامعه و قوم و کشوری با هم پیوستگی بسیار نزدیکی دارد به طوری که می توان ادعا نمود که اگر یک رشته از آن امور دستخوش خرابی و نابسامانی و فساد باشد اصلاح اساسی سایر امور نه تنها بسیار دشوار بلکه غیرممکن خواهد شد و این مصداق همان گفتار بسیار معروف سعدی خودمان است که فرموده:

«چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار»

### امروز دیگر در عصر و عهدی زندگی

### نمی کنیم که بتوانیم گوش و

### هوشمان را به وقایع دوران

### ببندیم و دست در رد

### سینه مردم دنیا بزنیم.

### امروز دیگر بی

### خبر ماندن و دامن از

### جمع فروچیدن و درها

### را به روی بیگانه بستن نه تنها زیان

### خیزاست و گناه و خطا بقلم خواهد

### رفت بلکه اصولاً از حیز امکان بیرون است.

خرد به ما می گوید که اگر ما تغییر رویه و اخلاق ندهیم و حاضر نشویم که وضع و احوال خودمان را با نظر انصاف و واقع بینی بسنجیم و در صدد اصلاح خود برنیاییم ممکن است کم کم در میان مردم روزگار و ملت های دنیای امروز و سازمان های بین المللی و مجامع و محافل بزرگ و کوچک و همچنین در بازار معاملات و داد و ستد جهانی و در جریانات همگانی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بدنام شویم و خدای نخواستہ احیاناً کار به رسوایی بکشد و رفته رفته دیگر ما را در میدان فعالیت های دنیا حریف جدی و مطمئن نشناسند و با ما رفتاری نمایند که با تاجر ورشکسته و بی اعتبار و بدقول و قرار می نمایند.

و به تدریج معاملات تجارتنی و روابط مالی و داد و ستد خصوصی و عمومی و رسمی و غیر رسمی خود را با ما محدود سازند و به اسم اینکه در معاملات مرد امانت و درستی و تدین نیستیم با اکراه با ما معامله نمایند و حتی خواهی نخواهی مناسبات و روابط خود را با ما در تحت نظارت و مراقبت مخصوص قرار بدهند و حتی ممکن است چنان سلب اعتماد و اطمینان شان از ما بشود که در مواقع سختی و شدت و بدبختی و مثلاً در موقع سیل و زمین لرزه و قحطی و شیوع امراض واگیر از بیم حیف و میل و اختلاس و بریز و پاش و بردار و ورمال دیگر به این آسانی ها به ما کمک نرسانند و یا لاقلاً کمک و اعانه را به شرایط مخصوصی که برای ما مایه آبرومندی نباشد مشروط سازند و اصولاً در زمینه سرمایه گذاری و مشارکت های مالی بیش از پیش خوداری روا دارند و